

اختلاف نگرش به اصل امامت

تدوین: علی اصغر دارایی

علمای دینی سه مقام برای پیامبر اکرم (ص) برمی‌شمارند که دو مقام از آنها مربوط به امور دینی و سومین آنها مربوط به تدبیر امور دنیوی مردم می‌شود. آن سه مقام عبارتند از:

- ۱ - تلقی و ابلاغ وحی
- ۲ - تبیین وحی
- ۳ - ریاست بر امور دنیای مردم

در باره این نکته که این سه مقام برعهده رسول گرامی اسلام بوده است؛ هیچ اختلافی بین شیعه و سنی وجود ندارد.

بعد از وفات پیامبر اسلام، وحی به معنای وحی نبوت - نه وحی به معنای الهام و تحدیث - منقطع شده است و این نکته را هم، شیعه و سنی پذیرفته‌اند. با دلایل قطعی ختم نبوت، موضوعیت مقام اول منتفی شده است و هیچکس دیگر نمی‌تواند عهده‌دار این مقام باشد.

اما دو مقام دیگر، وضعیتشان با وفات شخص رسول اکرم (ص) به چه شکلی

در خواهد آمد؟ شیعه بر این باور است که این دو مقام همچنان باقی است و باقی خواهد بود، و به تبع نیازمند صاحب مقام است. و از آنجا که صاحب و حامل این مقامات باید دارای علم الهی و عصمت باشند پس ناگزیر آن شخص باید از جانب خداوند سبحان تعیین گردد.

اما اهل تسنن این نظر را نمی‌پذیرند و جایگاه اساسی اختلافات و محل نزاع، شیعه و سنی همین جا است.

مطلبی که باید در اینجا یادآور شد این است که تا قبل از تلاشهای عظیم مرحوم علامه طباطبایی (ره) درباره شیعه و حقیقت ولایت، شخصیت‌های بسیاری اختلافات شیعه و سنی را تنها در بُعد خلافت بعد از پیامبر خلاصه کرده بودند و تمام مباحث حول این محور جریان داشت درحالی‌که این مسأله اگرچه مهم است اما تنها یکی از شوون ولایت را دربر می‌گیرد و اگر تنها همین باشد؛ این آن ولایتی نیست که آنهمه در احادیث و روایات بر آن

تأکید و ابرام رفته است. آری اگر مسأله امامت در حد رهبری سیاسی مسلمین خلاصه می‌شد، جا داشت که شیعه نیز آن را یک مسأله فرعی تلقی نماید. در صورتیکه «امامت» حقیقت بسیار والایی دارد که هرگز نمی‌توان آن را مرادف خلافت پنداشت و نزد صاحبان یقین و بصیرت، خلافت معنای واقعی خود را از پرتو «امامت» کسب می‌کند. و اصلاً ظواهر دینی (اوامر و نواهی شارع مقدس) بدون یک حقیقت باطنی (ولایت) نمی‌تواند موجودیتی داشته باشد.

اگر امام و ولی واجد یک چنین مقام عظیمی است و حامل این مقام باید دارای علم الهی و مقام عصمت باشد پس باید به این نکته متفطن شد که: تعیین جانشین نبی، برعهده پیامبر نیست تا شخصی را تعیین کند یا اینکه کسی را نامزد جانشینی خود نماید، بلکه این «انتخاب» و «تعیین» از سوی خداوند تبارک و تعالی صورت می‌پذیرد. پس اصلاً نباید

اختلاف در مسأله امامت را به این برگردانیم که آیا پیامبر جانشین خود را تعیین فرمود یا نه؟ زیرا تعیین این جانشین بر عهده خداوند سبحان است. (البته نص پیامبر در این زمینه کاشف از این انتخاب و انتصاب است)

استاد ارجمند مصباح یزدی در این زمینه می‌فرماید: «اینجاست که معلوم می‌گردد که اگر نزاع در مسأله امامت بر سر تعیین جانشین از سوی پیغمبر بود، یعنی مسأله این بود که آیا پیامبر جانشین خود را تعیین فرمود یا نه؟ دیگر بحث از عصمت امام جا نداشت اما وقتی نزاع را در این دانستیم که آیا خدا کسی را تعیین فرموده که بعد از ختم نبوت، مقامات دیگر پیامبر بر عهده او باشد یا نه، مسأله عصمت و لزوم آن بر امام؛ پیش می‌آید همینطور مسأله علم خداداد امام نمود می‌کند. از همین جاست که اختلاف شیعه و سنی به همان لزوم امامت خاتمه نمی‌یابد بلکه به دو مسأله عصمت امام و علم امام هم کشیده می‌شود.»^۱

اختلاف را اگر از منظر شیعه بنگریم یک مسأله اعتقادی است و اگر از دیدگاه اهل تسنن به آن نگاه کنیم یک مسأله تاریخی است. شیعه هرگز در گذر زمان و بر حسب «ضرورت تاریخی» به «امامت» پی نبرده است؛ بلکه آنرا در اعتقادات و اصول دین خود و همدریف با «توحید» و «نبوت» و «عدل» و «معاد» یافته است.

چنین رویکردی به حقیقت «امامت» باعث شده تا شیعه آنرا ریشه همه برکات دنیا و آخرت و انکارش را منشاء همه مفاسد اجتماعی بداند. «خداوند کسی را به عنوان جانشین پیامبر در عهده‌داری مقامات آن حضرت (جز مقام دریافت وحی و نبوت) قرار داده است و این کار بر خدا لازم است و آن جانشینان دارای

ملکة عصمت و همچنین علم خداداد هستند»^۲

رسالت و امامت

بواسطه این دو مقام (علم و عصمت) بشریت می‌تواند همچنان با خداوند مرتبط باشد. شیعه ختم نبوت را با دلایل قاطع اثبات می‌کند. اما ختم ولایت و امامت را نمی‌پذیرد. زیرا ختم ولایت و امامت به معنای نبودن «حجت» در روی زمین است و اگر اینطور شود دیگر زمین و اهلیش باقی نمی‌مانند و جان شیعه با این حقیقت عجین است که:

«لولا الحججة لساخت الارض باهلهما»

«نسی» کسی است که از وحی الهی خبر دارد ولی وظیفه‌ای در ابلاغ آن ندارد. «رسول» ضمن آگاهی از وحی، موظف به ابلاغ است. و بیش از این وظیفه‌ای ندارد. اما «امام» موظف به هدایت تا به ایصال است و از همین روست که از نظر شیعه «امامت» مقامی است فوق نبوت و رسالت.

آری احکام یک «نزول» دارند که «رسول» حامل آن است و به شکل شریعت و ظاهر دین در اختیار ما قرار می‌گیرد. اما به تفصیلی که این مقاله گنجایش آنرا ندارد^۳ به اثبات می‌رسد که این ظاهر بدون یک حقیقت باطنی نمی‌تواند باشد و همان احکام و دستورات و حقایق با عمل انسان «صعودی» دارند به سوی خداوند. خداوند که از رگ گردن هم به ما نزدیکتر است، از چیزی دور نیست؛ اما انسان بواسطه اینکه دارای اختیار بوده و موجودی «دو بُعدی» است، این توانایی را دارد که از «نزدیکی» و «دوری» یکی را بظهور رساند. چنانکه کافران بواسطه دوری از نور حقیقت، از مکانی دور خداوند را صدا می‌زنند (یَسْأَلُونَ مِنْ مَّكَّانٍ بَعِيدٍ). زیرا اینان در مسیر ولایت و صعود با

احکام قرار نگرفته‌اند و استجابیت خدا و رسول نکرده‌اند و در نتیجه به حیات حقیقی و واقعی نرسیده‌اند. ما در هر استجابتی به خدا و رسول و ولی — که در واقع عمل به احکام است — «زنده» می‌شویم و زنده می‌تواند ره رود تا راه برود. و آنکه از احکام غفلت نماید یا مرده است و یا در حال احتضار، و محضتر نتواند که طی طریق نماید. پس این مسیر که تا خداوند گسترده است؛ حقیقتی است در خارج، حقیقتی عینی‌تر از هر واقعیتی^۴ و تمام احادیثی که باطن عمل را باز می‌نماید اشاره به همین راه و مسیر دارد و قافله سالار این مسیر و قوام بخش این راه، امام معصوم (ع) است. و اگر این امام مقوم مسیر هدایت، نباشد، مسیر از بین خواهد رفت و در نتیجه امکان «هدایت» نفی می‌گردد و اگر هدایت و سلوک الی الله میسر نباشد غرض آفرینش نقض می‌گردد و اینچنین آفرینش بیهوده‌ای نمی‌تواند با خداوند نسبتی داشته باشد و اگر این نسبت نباشد. پدیده‌ها منهدم و معدوم می‌گردند و از همین روست که در متن حدیث آمد که «... لساخت الارض».

سیر کلامی مبحث امامت

متکلمین شکل کلامی بحث امامت را چنین ترتیب می‌دهند که: امامت لطفی است از جانب خدا، چون لطف است پس باید وجود داشته باشد و چون چنین لطفی بدون عصمت ممکن نیست، پس امام باید معصوم باشد و به همین دلیل باید منصوص باشد زیرا عصمت موضوعی نیست که تشخیصش با مردم باشد. همانطور که مردم نمی‌توانند پیغمبر را انتخاب نمایند و خداوند است که او را برمی‌گزیند (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)، انتخاب و

— علت یأس کفار و کامل شدن دین قرار دادن نظام امامت و جانشینی دائمی است که دین اسلام را غیر قائم به شخص می‌نماید (و لذا پس از پیامبر نیز دین بدون سرپرست نخواهد بود). مراد از نعمت در اینجا نعمت ولایت است.

در تأیید نتایج گرفته شده روایات زیادی ذکر شده که به ذکر روایتی از اهل سنت اکتفا می‌شود:

ابراهیم بن محمد حموی با سند خود از ابوهارون عبیدی از ابوسعید خدری نقل می‌کند که گفت: «پیامبر (ص) روزی — که مصادف با پنجشنبه بود — مردم را به غدیر خم دعوت کرد و دستور داد خار و خاشاک زیر درخت (ظاهراً محل استقرار حضرتش) را بزایند. آنگاه مردم را به سوی علی (ع) فراخواند. پس بازوی او را گرفت و بالا برد بطوریکه مردم سپیدی زیر بغل او را دیدند. و از یکدیگر نیز جدا شده بودند که این آیه نازل گردید: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ...**

پس پیامبر فرمود: **اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ الْكَمَالِ الَّذِينَ وَاثَمَاءِ التَّعَبَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.**

الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام گشتن نعمت و رضای پروردگار به رسالت من و ولایت علی (ع).

بعد از آن نیز فرمود: خداوند! دوست بدار هر کس او را دوست دارد، دشمن بدار هر کس که با او دشمنی ورزد، یاری کن کسی که او را یاری کند و خوار کن کسی که او را خوار نماید.

قریب به مضمون روایت فوق، روایات دیگری است که ابونعیم اصفهانی در کتاب «مانزل فی القرآن فی علی» سعد بجستانی در کتاب «الولایة»، حاکم حسکانی، ابن عساکر و

موفق احمد خوارزمی در «مناقب» و... نقل کرده‌اند.

۳ — **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**^{۱۲}

پیغمبر مأمور می‌شود که در برابر کفاری که منکر رسالتش می‌شوند، بگویند بر صدق مدعای من همین پس که خدا گواه است و کسی که علم کتاب نزدش هست.

عده‌ای از اهل تسنن گفته‌اند: کسی که علم کتاب نزدش هست، نیز خداست. و عده‌ای دیگر هم گفته‌اند مقصود از کسی که علم کتاب نزدش هست، افرادی از اهل کتاب مانند عبدالله سلام و تمیم‌داری و سلمان فارسی و... هستند که ایمان آورده‌اند یا مطلق اهل کتاب است بشرطی که انصاف دهند و دروغ نگویند.

اما اشکالاتی که بر هر یک از این دو نظریه وارد آمده است چنین است:

الف) بنا بر اینکه مقصود خدا باشد جمله، صفت برای الله خواهد بود فخر رازی در تفسیرش می‌گوید: پذیرش این وجه مشکل است زیرا هر چند عطف صفت بر موصوف فی الجمله جایز است ولی خلاف اصل است مثلاً جایی که بخواهند بگویند «زید فقیه، شاهد است» نمی‌گویند «زید و فقیه، شاهد است»، مضافاً به اینکه به کار بردن این جمله برای خداوند مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود و حذف آن زبانی به مقصود نمی‌رساند.

ب) راجع به وجه دوم که مقصود از «من» عنده علم الکتاب» افرادی از اهل کتاب باشند، فخر رازی می‌گوید اثبات نبوت به قول یک یا چند تن که معصوم نیستند، جایز نیست.

نکاتی که باید به آنها توجه شود عبارتند از: اولاً: **لِئِنْ آيَةُ دَلَالَتٍ بِرِاقَامِهِ حُجَّتْ** برای

عموم منکران است نه فقط اهل کتاب یا مشرکان.

ثانیاً: شهادت و گواهی برای همه زمانهاست نه زمان گذشته و عصر پیغمبر (فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد).

ثالثاً: باید میان معطوف و معطوف علیه تناسبی باشد. توجیه‌های فوق این تناسب را تأمین نمی‌کنند.

فضل شهادت دوم

شاهد اول در این آیه شریفه، ذات اقدس خداوند سبحان است که شهادتش هم قولی است و هم عملی. شاهد دوم از آن کسی است که علم کتاب نزد اوست، از آنجا که شهادت این شخص به همراه شهادت خداوند آمده است، حاکی از فضلی است که دارد. روشن است که راز این کرامت و بزرگی داشتن علم کتاب است و این علم کتاب چقدر بزرگ و بلندمرتبه است!

برای فهم این آیه، به آیه‌ای دیگر از قرآن تمسک می‌شود: **وَقَالَ الْاَلِيَّ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ اَنَا اَتِيكُ بِهٖ قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ.**^{۱۳} این آیه ضمن داستان حضرت سلیمان (ع) آمده است. بعد از آنکه ملکه سبا تصمیم می‌گیرد نزد حضرت سلیمان بیاید، حضرت در جمع کسانی که در حضورش بودند، فرمود: چه کسی می‌تواند تخت بلقیس را قبل از اینکه او به اینجا برسد، نزد من بیاورد. کسی که مقداری از علم الکتاب نزد او بود (أصف بن برخیا) گفت: من قبل از اینکه تو چشم برهم زنی آنرا اینجا می‌آورم و همین کار را هم کرد.

در این آیه آمده که «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» یعنی کسی که جزئی از آن علم را داراست این چنین توانایی عظیمی دارد. بدیهی

است کسی که صاحب همه آن علم باشد؛ «من عنده علم الكتاب» این شباهستگی را دارد که در شهادت بر نبوت پیامبر (ص) در کنار خداوند تبارک و تعالی قرار گیرد (در جوامع روایی، ائمه معصومین، خودشان را مصداق کسی که تمام علم الكتاب را دارد، دانسته‌اند).

بیانی دیگر در تناسب این دو شهادت

مرحوم استاد محمدتقی شریعتی در کتاب ارزنده «خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت» در این باره می‌فرماید «نشانه بسیار مهم دیگر برای شناختن پیغمبر، کیفیت تأثیر و نفوذ او در جامعه و شخصیت تربیت یافتگان او می‌باشد. عیسی (ع) می‌گوید: «هر درختی را از ثمرش بشناسید»^{۱۴} و قرآن کریم مثال می‌زند کلمه طیبه را به شجره طیبه و کلمه بلید را به درخت بلید.^{۱۵} حال باید انصاف داد که آیا شجره اسلام، ثمراتی بهتر از علی (ع) و خاندانش دارد؟

بنابر این بیان، در آیه ۴۳ سوره مبارکه رعد، شهادت خداوند بر صدق مدعی پیغمبر اسلام، این است که آنچه برای انجام وظیفه رسالت و هدایتش لازم داشت به او مرحمت فرمود؛ و او را بر عموم بشر فضیلت داد و ممتاز و مشخص ساخت و بر همه مخالفانش پیروز و در همه مقاصدش موفق و مؤید گردانید. و اهل بیت پیغمبر که علی و همسرش و یازده فرزندش می‌باشند، با نشان دادن مهمترین آثار تعلیم و تربیت پیغمبر، صدق مدعی آن حضرت و حقانیت آیین مقدس او را به جهانیان شناساندند و درحقیقت، هم با گفتار و هم با کردارشان، شاهد صدق رسالت پیغمبر شدند. همچنانکه در مورد شهادت ذات حق، هم شهادت قولی بود و هم عملی.

و با این ترتیب، تناسب میان معطوف و معطوف علیه و بین دو شاهد محفوظ خواهد بود یکی مؤسس مکتب نبوت است و دیگری معرفش. یکی بخشنده و دیگری نشان دهنده.^{۱۶}

ملا محسن فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌گوید: «امیر المؤمنین فرمود: بزرگترین منقبت برای ما همین آیه ۴۳ سوره رعد است.» در میان مسلمین قرون اولیه اسلام معروف بود که علم کتاب نزد خاندان پیغمبر است. ابونواس در مدیحه خود آن بزرگواران را مخاطب ساخته می‌گوید:

فانتم الملاء الاعلیٰ وعندکم

علم الكتاب وما جات به السور
شما ای خاندان پیامبر برترین و بالاترین اشراف و بزرگواران هستید و علم کتاب و آنچه را سوره‌های قرآن آورده نزد شماست.

بیشترین اهتمام این مقاله مصروف یادآوری این نکته شد که مسأله امامت، یک امر اعتقادی است، تا بحث کنندگان این وادی، آن را به یک بحث تاریخی تقلیل ندهند. اگرچه باید در این باره بحث تاریخی هم کرد، اما باید مواظب بود که حقیقت امر، یک حادثه صرفاً تاریخی معرفی نگردد در مقالات آتی، دو بعد اساسی شخصیت امام، یعنی «علم و عصمت» به تفصیل بررسی خواهد شد و نشان داده خواهد شد که این دو چه نقش مهمی در شخصیت امام و حیات معنوی اسلام، ایفا می‌کنند. همچنین نصوصی از پیامبر (ص) که دال بر امامت حضرت علی (ع) است، از منابع اهل تسنن و شیعه ذکر خواهد شد.

پی‌نوشتها:

۱ - اصول عقاید (۲) راهنماشناسی، درسهایی

از استاد محمدتقی مصباح یزدی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ص ۹ - ۴۰۸

۲ - همان ص ۴۱۵ - ۴۱۴

۳ - علاقمندان به کتاب «رسالة الولاية» علامه طباطبایی رجوع کنند. این کتاب تحت عنوان ولایت نامه ترجمه شده است.

۴ - زیرا ما «چیزی» نیستیم که با خدا ارتباط داریم بلکه عین الربط هستیم و به همین دلیل است حقیقت مسیر ربط به خداوند، از هر حقیقتی واقعی‌تر است. زیرا چیزهای دیگر حقیقت خود را از این رابطه می‌گیرند.

۵ - تجرید الاعتقاد، (گوهر المراد فی شرح تجرید الاعتقاد) تألیف خواجه نصیر الدین طوسی همراه با شرح علامه حلی، مبحث امامت، ص ۳۹۳

۶ - یکی از علمای اهل سنت. دانشمندان بسیاری از اهل تسنن این جمله را به شکلهای مختلف ذکر نموده‌اند برای اطلاع از این اظهار نظرها رجوع کنید به کتاب «السبعة من السلف» من الصحاح الستة تألیف سید مرتضی حسینی فیروزآبادی. مقصد اول تحت عنوان «فی ما ورد فی ابی‌بکر» باب «ان لابی‌بکر شیطاناً یعتریه».

۷ - آیه شریفه ۶۷ سوره مبارکه مائده.

۸ - القدر، علامه امینی، ج ۱ ص ۲۲۰ حدیث ۱۶

۹ - القدر، علامه امینی، ج ۱ ص ۲۲۲ حدیث ۲۷

۱۰ - آیه شریفه ۳، سوره مبارکه مائده.

۱۱ - القدر، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱۲ - آیه شریفه ۴۳ سوره مبارکه رعد.

۱۳ - آیه شریفه ۴۰ سوره مبارکه نمل.

۱۴ - انجیل لوقا، باب هشتم، جمله (آیه) ۴۴.

۱۵ - آیات شریفه ۲۴ الی ۲۶ سوره مبارکه ابراهیم (ع).

۱۶ - خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، استاد محمدتقی شریعتی، انتشارات حسینیه ارشاد، چاپ دوم، ص ۲۰۸ البته استاد معتقدند که این شیوه عطف منحصر به این آیه نیست. قرآن در آیات ۱۸ آل عمران و ۵۹ و ۵۵ مائده، شخص علی (ع) را بر «الله» عطف فرموده است.

